

قصه‌های شاهنامه

(پادشاهی کیکاوس)

(جلد ۲)

تلخیص و بازنویسی

کتاب شاهنامه

اثر

حکیم ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: دکتر منصور رستگار فسایی

بهار ۱۳۸۵

کارنامه دانشوران ایران و اسلام

(۹۴)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
حافظ شیراز



رستگار فسمایی، منصور، ۱۳۱۷ - ، اقتباس کننده.
پادشاهی کیکاوس: تخلص و بازنویسی کتاب شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم
فردوسی / به کوشش منصور رستگار فسمایی - تهران: میراثبان، ۱۳۸۵.
۱۷۱ ص. - (قصه‌های شاهنامه [ج ۲] (کارنامه دانشوران ایران و اسلام؛ ۹۴)
[ج. ۲]؛ ISBN 964-96878-2-3
(دوره؛ ISBN 964-96878-4-X)

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیها.

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. داستانهای فارسی - قرن ۱۳. ۲. فردوسی، ابوالقاسم، ۲۲۹ - ۳۱۶ ق. شاهنامه.
اقتباسها. الف. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۳۱۶ ق. شاهنامه، برگزیده. ب. عنوان.
ج. عنوان: شاهنامه، برگزیده. د. فروست: قصه‌های شاهنامه [ج ۲].

۸۴۳/۶۲

ج. ۶۲ ق ۳۷ س / PIR ۸۰۵۸

۱۳۸۵

۲۲۸۱ - ۸۵ م

کتابخانه ملی ایران

قصه‌های شاهنامه

(پادشاهی کیکاوس)

جلد ۲

تخلص و بازنویسی کتاب شاهنامه

اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: دکتر منصور رستگار فسمایی

زیر نظر: اکبر ایرانی و علیرضا مختاریپور

ناشر: میراثبان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

لیتوگرافی: دهکده، چاپ: کسری

شابک دوره: X - ۴ - ۹۶۸۷۸ - ۹۶۴

شابک: ۳ - ۲ - ۹۶۸۷۸ - ۹۶۴

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۴۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

بهای دوره (۸ جلد): ۱۰/۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالعه آثار مکتوب و دست نوشته های به جای مانده از اندیشمندان، نوایغ و مشاهیر مسلمان برای عموم مردم خصوصاً نسل آینده ساز، جوانان فرهیخته و فرهنگ دوست امروز ایران، ضروری است. زیرا بررسی آثار علمی، ادبی، فکری و تاریخی اندیشمندان میهن اسلامی موجب می شود، تا آنان بدانند نیاکانشان از چه پیشینه تمدنی درخشانی برخوردار بوده، چگونه می اندیشیده، چگونه می زیستند و چگونه توانستند تمام فرهنگها بویژه تمدن دنیای غرب را - چنانکه بزرگان آنها بارها اعتراف کرده اند - طی قرون پنجم تا نهم مدیون خود سازند و در علوم و فنون مختلف اعم از طب، ریاضی، فیزیک، شیمی، معماری و ادبیات پیشتاز همگان باشند.

این گذشته تابناک و غرور آفرین در آینه کتیبه های سنگی و سفالینه ها و آثار منقوش بر لوحه ها و اسناد و نسخه های خطی نمایان و آشکار است. لیکن به رغم تلاشهای گسترده ای که برای معرفی این آثار شده، باید اذعان نمود که این میراث گرانبها از دسترس و اطلاع نسل جوان امروز به دور مانده، به طوری که بسیاری از

جوانان این مرز و بوم حتی اسامی برخی اندیشمندان شهیر هم وطن خود را که منشأ تحوّل دانش بشری بوده‌اند، نشنیده‌اند و آثار و کتابهای آنان را نمی‌شناسند. خوشبختانه در عصر نظام شکوهمند اسلامی فرصتی پدید آمده است تا برای بازیابی هویت فرهنگی و احیای تمدن پرشکوه، اسلامی و ملی تلاشهایی از سوی همه فرهنگ دوستان و فرهیختگان کشور صورت پذیرد. بی‌شک مهمترین هدف همه دست‌اندرکاران، هویت‌دار کردن نسل امروز و ایجاد ارتباط بین نسلها، بویژه با گذشته درخشان کشور است.

مؤسسه فرهنگی اهل قلم از این حرکت فرهنگی غافل نمانده و در صدد برآمد تا زمینه تلخیص، بازنویسی و تدوین و انتشار مجموعه‌ای از مهمترین و شاخصترین آثار کهن تأثیرگذار بر فرهنگ و تمدن ایران و جهان را برای جوانان علاقه‌مند فراهم نماید. طرح انتشار این مجموعه به همت اکبر ایرانی قمی و علیرضا مختارپور قهرودی از سال ۱۳۸۰ آغاز و تا زمستان ۱۳۸۴ صد جلد از این مجموعه آماده انتشار و ۹۱ عنوان از مجموعه «کارنامه دانشوران ایران و اسلام» و یک جلد از مجموعه «ارمغان ایرانیان» منتشر گردید و پس از آن ادامه این طرح ارزشمند، به مرکز پژوهشی میراث مکتوب واگذار گردید.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای آشنایی جوانان فرهیخته این مرز و بوم با آثار ارزشمند ایرانی اسلامی در صدد برآمد تا با تأسیس نشر میراث‌بان بعنوان یک نشر وابسته به میراث مکتوب این طرح را ادامه دهد. امید است نسل جوان کشور با مطالعه این آثار که متناسب با فهم و اطلاعات آنان است، با شناخت بیشتر از گذشته پرافتخار خود به سوی آینده‌ای روشنتر گام بردارند.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

فهرست مطالب

مقدمه	۹
پادشاهی کیکاوس	۱۷
داستان جنگ مازندران	۱۷
رفتن کاوس به شهر مازندران	۲۰
گفتار اندر هفت خان رستم (خان اول)	۲۴
رسیدن رستم به خان دوم	۲۵
رسیدن رستم به خان سوم	۲۷
رسیدن رستم به خان چهارم	۲۹
رسیدن رستم به خان پنجم	۳۰
رسیدن رستم به خان ششم	۳۲
رفتن رستم به خان هفتم	۳۴
داستان جنگ کاوس با شاه هاماوران	۴۲
گفتار در پرواز کاوس به آسمان	۴۹
داستان رفتن رستم و هفت دلاوران به شکارگاه افراسیاب	۵۱

۵۴	داستان رستم و سهراب
۵۴	آغاز داستان
۵۸	گفتار اندر زادن سهراب
۷۲	پرسیدن سهراب نشانه خیمه‌های بزرگان ایران، از هجیر
۷۵	تاختن سهراب به لشکر ایران
۷۹	نبرد دوم رستم و سهراب
۸۱	کشتی گرفتن رستم و سهراب
۸۵	داستان سیاوش
۸۷	گفتار در زادن سیاوش
۸۹	داستان عاشق شدن سودابه بر سیاوش
۱۰۱	گفتار اندر آمدن افراسیاب به ایران
۱۰۵	گفتار اندر خواب دیدن افراسیاب
۱۴۸	داستان کین سیاوش
۱۵۵	پادشاهی رستم در توران زمین
۱۵۷	خواب دیدن گودرز، قرشته سروش را
۱۵۸	داستان رفتن گیو به ترکستان
۱۶۵	رسیدن کیخسرو و گیو به ایران
۱۶۶	رسیدن کیخسرو به نزد کاوس

مقدمه

این بخش از شاهنامه، دربردارنده بسیاری از شیرین‌ترین و داستانی‌ترین افسانه‌های شاهنامه است که همه در دوره پادشاهی «کیکاوس» روی می‌دهد. کیکاوس که صد و بیست سال پادشاهی می‌کند پادشاهی است کنجکاو، اندیشه‌مند و نوجوی که کاشف اندیشه‌ها و افقهای جهانی تازه است. اما همیشه نیز در راه درست و نیک گام نمی‌زند و همانند هر انسان دیگری خودخواه می‌شود و خطا می‌کند و گاهی نیز برای این خطاها، بهای سنگینی می‌پردازد.

کاوس بزرگترین پسر «کیقباد» بود و در نخستین سالهایی که به پادشاهی نشسته بود، روزی در گلشن زرنگار به بزم و شادی سرگرم بود که رامشگری مازندرانی و دیوزاد که خویش را به پیکر انسانی هنرمند و خیاگر درآورده بود به نزد وی آمد و او را به رفتن به مازندران برانگیخت و هر چه بزرگان و

نامداران درگاه، او را پند دادند که از رفتن به این سرزمین که جایگاه دیوان است پرهیزد، سودمند نیفتاد و کاوس لشکر برگرفت و به مازندران^۱ شتافت و شاه مازندران، دیو سپید را به نبرد با وی فرستاد و دیو سپید و سپاهش ابری سیاه بر سر سپاه ایران پدید آوردند که جهان را تیره و تار ساخت و چشم دو بهره از لشکر ایران و خود کاوس نابینا گردید. مازندانیان، گنجهای ایرانیان را بر باد دادند و شاه و لشکرش را زندانی ساختند و دوازده هزار سپاه را به نگهبانی آنان گماشتند. رستم، بزرگ پهلوان ایران، آگاه شد و برای رهانیدن کاوس و سپاهش یک تنه به مازندران شتافت و پس از گذر کردن از هفت خان شگفت‌انگیز و نبرد با شیران و اژدهایان و جادوان و دیوان، توانست «ارژنگ» سپهدار مازندران و دیو سپید را بکشد و برای درمان چشم شاه و همراهانش، خون دیو سپید را در چشم آنان بچکاند و ایشان را درمان کند:

به چشمش چو اندر کشیدند خون ■ شد آن دیده تیره خورشیدگون
کاوس و رستم به مازندران می‌روند و یک هفته با سپاهیان شاه مازندران می‌جنگند و شاه مازندران را گرفتار می‌کنند و می‌کشند و گنج و سپاه وی را می‌ستانند و پیروزمندانه به ایران بازمی‌گردند.
کاوس به سپاس این پیروزی، گنج‌بخشی و نیکوکاری بسیار می‌کند و طوس را سپهسالار خود و رستم را پهلوان ایران می‌سازد و منشور فرمانروایی نیمروز به وی می‌بخشد.

۱. این مازندران، در حدود هند است و مازندران امروزی ایران نیست.

روزگاری برآمد و کاوس از ایران به توران و چین و مکران و زره رفت و همگان را فرمانبردار خود ساخت و با شاه بربرستان جنگید و لشکر او را درهم شکست و وی را باج‌گزار ایران ساخت. سپس به نیمروز شتافت و یک ماه، مهمان رستم بود. در همین هنگام، تازیان سر به شورش برداشتند و کاوس از نیمروز به نبرد با آنان رفت و در بربرستان که به هاماوران نزدیک بود، با سپاه تازیان جنگید و آنان را درهم شکست و در همین جا بود که شنید شاه هاماوران را دختری است:

که از سرو بالاش زیباتر است زمشک سیه برسرش افسر است
کاوس مردی بیدار دل را به نزد شاه هاماوران فرستاد و آن دختر را که «سودابه» نام داشت خواستگاری کرد و شاه مازندران بناچار این درخواست را پذیرفت و دختر خویش را به نزد کاوس فرستاد و پس از یک هفته، کاوس را به مهمانی خود فراخواند و هر چه سودابه کاوس را از رفتن به هاماوران بازداشت، کاوس خودکامگی کرد و به هاماوران رفت و یک هفته را به شادی در آنجا گذرانی، اما ناگهان سپاهی از بربرستان فرارسیدند و کاوس و سران و بزرگان ایرانی همراه وی را به بند کشیدند:

گرفتند ناگاه کاوس را چو گودرز و چون گبو و چون طوس را
شاه هاماوران، کاوس و همراهانش را در دژی که بر فراز کوهی بلند ساخته شده بود، به زندان کرد و هزار دلاور را به نگهبانی آنان گماشت. سپاه ایران به میهن خویش بازگشتند و افراسیاب به ایران تاخت و آن را پر آشوب کرد و

ایرانیان رستم را به یاری خود فرا خواندند و رستم بر آن شد تا نخست کاوس را از بند براند و آنگاه افراسیاب را از ایران براند. پس با شاه هاماوران جنگید و شاهان بربرستان و شام را که به یاری وی آمده بودند گرفتار کرد و به بند کشید و شاه هاماوران بناگزیر آستی خواست و باج پذیرفت و کاوس را رها کرد و کاوس سودابه را با شکوه فراوان به ایران آورد و شهبانوی ایران ساخت و فرستاده‌ای نزد قیصر روم فرستاد و او را به فرمانبرداری خود فراخواند و قیصر و مردم دشت سواران نیزه‌گذار فرمانبردار او شدند و کاوس رستم را جهان‌پهلوانی داد.

کاوس، آنگاه به کار افراسیاب پرداخت و با وی جنگید و دو بهره از سپاه وی را نابود کرد و سرانجام، افراسیاب از رستم شکست خورد و گریخت و کاوس به پارس باز آمد و پهلوانان و سرداران به گوشه و کنار جهان فرستاد و گیتی را به داد و آسودگی آراست، آنچنان‌که «همی روی برتافت گرگ از بره». در این هنگام، کاوس دیوان را به ساختن، کاخهایی شگفت در البرز کوه گماشت و ایشان خانه‌هایی با ستونهایی از خارا و آبگینه و زبرجد برافراشتند و آن را جای بزم و شادی ساختند و کاخی بنیاد نهادند که از نقره خام بود و کاخی دیگر از زر خام، و نگاره‌هایی از یاقوت و پیروزه داشت.

کاوس دیوان را که فرمانبردار او بودند به آبادی و سازندگی جهان کشاند و سرانجام اهریمن، دیوان را گرد آورد و از آنان خواست تا چاره‌ای بیندیشند و کاوس را نابود سازند تا از دست او برهند. پس دیوان، دیوی سخن‌شناس و شایسته را به پیکر مردی آراسته درآوردند و این دیو، در روزی که کاوس برای

شکار به بیرون شهر رفته بود، به دیدار کاوس رفت و زمین را بوسه داد و دسته‌ای گل به وی هدیه بخشید و گفت: ای شاه بزرگ! تو همه جهان را گرفتی و مردمان و دیوان را فرمانبردار خود ساختی؛ تنها کاری که مانده است این است که به آسمان پرواز کنی و بدانی که آفتاب و ماه چگونه‌اند و شب و روز به چه سان پدید می‌آیند.

دل شاه از آن دیو بی‌راه شد روانش ز اندیشه کوتاه شد
کاوس بر آن شد تا به آسمان پرواز کند، پس دانندگان را گرد آورد و پرسیدنیها را از آنان پرسید و سرانجام دستور داد تا سپیده‌دمان به آشیان عقابها بروند و بچه‌های آنان را برگیرند و با گوشت مرغ و بره آنان را ببرورند، و چون نیرومند شدند تختی سبک ساخت و در کناره‌های آن نیزه‌ها قرارداد و بر سر آن نیزه‌ها گوشت مرغ و بره نهاد و چهار عقاب را به چهار سوی تخت بست و خود در آن نشست و عقابیهای گرسنه به پرواز درآمدند و کاوس را به آسمانها بردند، اما پس از چندی خسته شدند و در آمل به زمین افتادند و رستم و گودرز در پی وی شتافتند و او را یافتند و به ایران بازگرداندند:

بدو گفت گودرز بیمارستان تو را جای زیباتر از شارسران
به دشمن دهی هر زمان جای خویش نگویی به کس بیهده راز خویش
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد سرت ز آزمایش نگشت اوستاد

کاوس، شرمنده و پشیمان به پایتخت خود بازگشت و چند روز در پیشگاه یزدان به پوزش‌خواهی و سپاسگزاری ایستاد و زر و سیم بسیار به نیازمندان

داد.

در روزگار کاوس، داستان رستم و سهراب رخ داد و رستم به سمندگان رفت و «تهمینه» دختر شاه سمندگان را به زنی گرفت و سهراب از این پیوند به جهان آمد. سهراب چون به جوانی رسید سپاه برگرفت و در جست و جوی پدرش رستم، به ایران روی نهاد و با ایرانیان جنگید و کاوس، رستم را که پسر خویش را نمی‌شناخت، به نبرد با سهراب فرستاد و سهراب به دست رستم از پای درآمد و کاوس از بیم یگانگی رستم و سهراب از دادن نوشدارو به رستم خودداری ورزید و سهراب درگذشت.

چندی برنیامد که دلاوران ایرانی در شکارگاه، کنیزی زیبا را که از فرزندزادگان «گرسوز» بود یافتند و به نزد کاوس آوردند و کاوس او را به همسری خود درآورد و «سیاوش» از این زن، بزاد و رستم او را به‌رورد و چون جوانی کارآمد گشت، او را به نزد کاوس بازگرداند و در بازگشت سیاوش به ایران سودابه عاشق سیاوش شد، ولی سیاوش درخواست او را نپذیرفت و از آتش گذشت تا بی‌گناهی خود را ثابت کنند. در همین هنگام، افراسیاب بار دیگر با صد هزار سوار به ایران تاخت. کاوس می‌خواست خود به نبرد با افراسیاب برود که موبدان او را از این کار بازداشتند و کاوس، سیاوش را به فرماندهی سپاه ایران برگماشت و رستم و طوس را با وی همراه کرد و به نبرد با افراسیاب فرستاد. سیاوش در کنار رود جیحون با افراسیاب جنگید و افراسیاب از در آستی درآمد و پذیرفت که سرزمینهای ایرانی را باز پس دهد و صد تن از بستگان خود را به گروگان نزد سیاوش بفرستد. سیاوش با این

درخواست همداستان شد و تعهدات افراسیاب را دلپذیر یافت و رستم را برای آگاه کردن کاوس از این درخواست، به نزد پدر فرستاد، اما کاوس با این قرارداد همداستان نشد و رستم را نکوهش کرد و از سیاوش خواست تا گروگانها را به نزد وی بفرستد تا آنان را بکشد و سپهسالاری را به طوس واگذار کند و خود به ایران بازگردد. چون سیاوش از این داستانها آگاه شد، ننگ پیمان شکنی را نپذیرفت و از بازگشت به ایران و فرومایگیهای سودابه نیز بیمناک بود، سرانجام بر آن شد تا به توران پناهنده شود؛ به توران رفت و افراسیاب و پیران او را گرامی داشتند و افراسیاب، «فرنگیس» دختر خود را به همسری وی درآورد و سیاوش با آسودگی در سیاوش گرد می زیست که با دسیسه های رشک آمیز گرسیوز، برادر افراسیاب، دستگیر شد و گروهی زره، یکی از سرداران افراسیاب او را ناجوانمردانه و ناسزاوار کشت و با مرگ سیاوش، دور دیگری از جنگهای کین جویانه، میان ایران و توران درگرفت و رستم، سودابه را در کاخ کاوس شاه، از سرای بیرون کشید و کشت. بزرگان ایران بر آن شدند تا کیخسرو فرزند سیاوش را از توران به ایران آورند و تخت و تاج پادشاهی ایران را پس از کیکاوس به او بسپارند و برای این کار، گیو پهلوان را به توران فرستادند و گیو هفت سال در توران در جست و جوی کیخسرو بود تا سرانجام او را یافت و به ایران آورد و مردم با شکوه تمام به پیشواز کیخسرو و گیو رفتند، شهرها را آذین بستند و کاوس، برای اینکه پسر بزرگ خود «فریبرز» یا نوۀ خویش «کیخسرو» را بر تخت بنشاند به آنان پیشنهاد کرد که هر کس دژ بهمن را بگشاید، شهریار آیندۀ ایران باشد. فریبرز از گشایش دژ ناتوان ماند ولی

کیخسرو دژ را گشود و سرفرازانه به نزد کاوس باز آمد و پس از چندی کاوس درگذشت و کیخسرو، در میان شادی همگان بر تخت پادشاهی ایران نشست.

www.ketab.ir